

## نقد و بررسی دیدگاه رادیکالیسم بر مکاتب فلسفی، اجتماعی و جغرافیا

رضا لحمیان\*

ماهیت جامعه‌شناسی به موضوع نگرینست؛ از این رو، برای بررسی و نقد دیدگاه رادیکالیسم در جغرافیا، بر مبنای هدف تحقیق که تعیین اهمیت موضوع در جغرافیاست، باید در ابتدا ریشه لغت رادیکال شناخته شده و با توجه به مفهوم اصطلاح علمی رادیکالیسم، به بررسی مهمترین مکاتب و نظریات همسو و مخالف این عقیده، مکتب جغرافیای رادیکالیسم و بازتاب دیدگاههای این مکتب بر جغرافیا و نقد این دیدگاه پرداخته و در نهایت، نتیجه‌گیری از مباحث مطروحه به عمل آید.

در این مقاله جغرافیای رادیکالیست با نگاهی نو بررسی شده است و با شناخت ماهیت اجتماعی آن، تغییراتی که انسان رادیکال بر محیط طبیعی و به عبارتی، بر محیط جغرافیایی تحمیل می‌کند کنکاو شده است.

### مفهوم رادیکال و رادیکالیسم

معنای لغوی رادیکال از واژه Radix به معنای ریشه

**چکیده:** جغرافیای رادیکال با الهام از نظرات جامعه‌شناسان چپ مانند مارکس، انگلس و هگل و در تقابل با کاپیتالیسم، لیبرالیسم، داروینیسیم و لامارکیسم روابط متقابل جامعه و محیط را می‌کاود و داعیه‌دار انقلاب ریشه‌ای در جوامع سرمایه‌داری برای حذف نابرابریهای فضایی است.

در این پژوهش، ضمن بررسی موارد یادشده، نقش انسان رادیکال در مطالعات جغرافیایی تبیین و نقد می‌شود.

**کلیدواژه:** رادیکالیسم، جغرافیای رادیکال، سرمایه‌داری، مارکسیسم، ریچارد پیت، دیوید هاروی.

### مقدمه

از ویژگیهای مهم دانش جغرافیا، بین رشته‌ای بودن آن است. به عبارتی، از به هم پیوستگی دانش جغرافیا با علوم دیگر، نظریات و دیدگاههای نوینی را شاهد هستیم؛ موضوعاتی که می‌توان در جغرافیای تاریخی، جغرافیای پزشکی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای اجتماعی و ... مشاهده کرد.

در واقع، در جغرافیای رادیکالیسم باید بر اساس

\* دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری.

از دگرگونیهای بنیادی و به عبارتی، بنیانگری است. رادیکالیسم، بیشتر از همه، به اندیشه یا آیین کسانی اطلاق می‌شود که افکار سیاسی چپ‌گرا دارند. در مقابل میانه‌روها و سپس، محافظه‌کاران قرار می‌گیرند که متمایل به بازگشت به نهادها و سازمانهای دیرین هستند. به‌رغم این تفکیک، در سالهای اخیر، سخن از راست بنیان‌نگر نیز به میان آمده است.<sup>۱</sup> ذکر این نکته ضروری است که بنیانگرایی نباید با افراط‌گرایی، که شامل هر مکتب تند و افراطی است، اشتباه شود. همچنین، بایستی بین رادیکالیسم و بنیانگرایی تفاوت قائل شد. گاه وقتی از رادیکالیسم سخن می‌گوییم مرز ظریفی با بنیانگرایی ایجاد می‌شود. فی‌المثل، در بعضی موارد، رادیکالیسم بازگشت به بنیانها تداعی می‌شود که بدون شک، اشتباه است. در واقع، رادیکالیسم پرسش در بنیانها یا به عبارتی، به چالش کشیدن امور نظم‌یافته و نظام‌دهنده و حتی امور مرسوم و جاافتاده است.

با توجه به این مطالب، به عقیده‌نگارنده، رادیکالیسم، به‌رغم پسوند ISM، که به معنای مکتب مستقل است، به دلایل زیر نمی‌تواند یک مکتب باشد:

۱. مفهوم مکتب در قالب یک تفکر علمی و گرایشهای فکری مشابه و نزدیک به هم که احیاناً، در یکدیگر تأثیر دارند و یا زمینه‌های خاصی را برای تحقیق و تتبع و نظریه‌پردازی می‌پذیرند، دربرمی‌گیرد. معمولاً هر مکتبی حول یک اندیشه اصلی و به همت یک بنیانگذار تشکیل می‌شود و پیروانش اصول و ضوابط و نحوه تفکر آن را دنبال می‌کنند (پاپلی یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵). مانند فمینیسم که اهداف زن‌مدارانه دارد و هدف اولیه آن برابری زن و مرد و هدف افراطی آن برتری جنس زن و ممانعت از تشکیل خانواده و فرزند برای جلوگیری از محدود

۱. پل در اثر خود با عنوان «پایان ایدئولوژی» از گروهی که لیست آنها را راست بنیان‌نگر می‌نامد، سخن می‌راند و معتقد است «این گروه از آن جهت که ضمن رعایت حقوق فردی در برابر محافظه‌کاری سستی قرار می‌گیرند، و هم بدان جهت که الگوهای نوینی در حیات آمریکایی پدید آورده‌اند، مطرح می‌باشند».

است (Britanica, 1988:1872)، و نظر کسانی را که خواستار تغییر اساسی و سریع در جامعه هستند را می‌رساند. مثلاً، در ریاضیات علامت رادیکال ( $\sqrt{\quad}$ ) به معنی رسیدن به ریشه عدد است.

این اصطلاح هر عمل و نظر سیاسی و اجتماعی را که خواهان تغییرات فوری و قاطع در نهادهای اجتماعی است، در برمی‌گیرد.

اصطلاح رادیکالیسم و رادیکال بیشتر برای اعمال و نظریه‌های گروههای چپ افراطی، اعم از مارکسیست و غیرمارکسیست که خواهان تحولات اساسی و از ریشه در نهادهای اجتماعی هستند، به‌کار می‌رود (آشوری، ۱۳۵۷: ۹۹). در علوم انسانی به اندیشه کسانی اطلاق می‌گردد که اقداماتی تند، سخت و ریشه‌ای را برای بهبود جامعه خواستارند و دگرگونیهای بنیادی را در امور سیاسی و اقتصادی می‌طلبند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱۸۷).

اصطلاح رادیکالیسم درباب کسانی اطلاق می‌گردد که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی باشند. آنها که عموماً طالب تغییرات اجتماعی و در هم پاشیدن اوضاع حاضر و تأسیس مؤسسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایسته‌تری هستند (Britanica, Ibid).

در جامعه جدید کسانی را رادیکال می‌گویند که تقاضای اصلاحات اساسی برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و بهبود موقعیت سیاسی توده‌ها را دارند. رادیکالها معمولاً به نفع طبقات فقیر و محروم از امتیازات و بر ضد ثروتمندان و صاحب‌منصبان اجتماعی مبارزه می‌کنند.

بنابراین، اهداف مهم این دیدگاه عبارت‌اند از: مشارکت بیشتر مردم، برابری اقتصادی، رشد سریعتر. در دیدگاه رادیکال بین این اهداف هیچگونه تقابلی وجود ندارد و در واقع، جنبه‌های مختلف یک پدیده‌اند. از نظر آنها رشد اقتصادی باید آنگونه تحقق یابد که بتواند تأمین‌کننده برابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز باشد (بنی‌هاشم، ۲۲: ۱۳۷۳). امروزه رادیکالیسم به مفهوم طرفداری

رادیکال غیر استالینی نیز وجود داشت. در فرانسه حزبی به نام «رادیکال سوسیالیست» وجود داشت که در دوره جمهوری سوم مدت درازی حکومت کرد و بین دو جنگ اعضای خود را به نفع حزب سوسیالیست از دست داد و پس از جنگ جهانی دوم به سرعت از اعتبار افتاد. از بزرگترین رهبران این حزب ژرژ کلمانسو، سیاستمدار معروف فرانسوی، بود. پس از او ادوارد اوریو رهبری حزب را به عهده داشت (آشوری، ۱۳۵۷: ۹۹). در امریکا توماس پاین از این اصطلاح حمایت می‌کرد. در امریکا بیشتر به سوسیالیستها و کمونیستها و در اروپا به دستجات اصلاح طلب و طالب تحول رادیکال اطلاق می‌گردد.

رادیکال جدید، که به آن چپ نو نیز می‌گویند، در دهه ۱۹۶۰ میلادی و در واکنش به مصرف‌گرایی و زندگی روزمره در جهان سرمایه‌داری پدید آمد. ویژگی چپ نو این بود که هم با کمونیسم سازمان‌یافته مخالفت داشت و هم علیه سرمایه‌داری سازمان‌یافته نوع امریکایی؛ به همین دلیل این دیدگاه در بین روشنفکران جوامع در حال توسعه مشروعیت بیشتری دارد. (جلالی‌نائینی، ۱۳۸۴).

رادیکال جدید به تفکر و نظریات معطوف به عمل تکیه دارد و بر خلاف چپ قدیم که هر نوع تحول سیاسی را منوط به شرایط مناسب می‌دید، تغییر و تحول در ساختار اجتماعی و سیاسی را تابع اراده و عمل انسانی و اولین فرصت را بهترین فرصت می‌داند و در واقع، عملگرایی آن مبتنی بر خواست و اراده فاعل اجتماعی است و نه استفاده از شرایط مناسب (همانجا).

### بازتاب عقاید مکتب رادیکالیسم بر سایر مکاتب

بررسی دیدگاه‌های مکتب رادیکالیسم حاکی از آن است که این دیدگاه به عنوان محصول ضمنی چرخش‌های اجتماعی هویتی عاریه‌ای دارد و در مکاتب فلسفی مختلف، از جمله آنارشیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم، فمینیسم، بنا به

شدن زنان است. در حالی که هدف رادیکالیسم تغییرات بنیادی و اصلاحی است و در این میان، نوع تغییر و اصلاح دقیقاً مشخص نیست. گاهی ممکن است این تغییرات بنیادی در یک نظام سلطنتی، اقتصاد سرمایه‌داری و یا تغییرات بنیادی در یک حکومت کمونیسم باشد. بنابراین، رادیکالیسم را باید نوعی تفکر دانست.

۲. رادیکال یک واژه است و رادیکالیسم یک اصطلاح علمی؛ از این رو، رادیکالیسم هنگامی یک مکتب قابل است که در قالب علوم دیگر مطرح گردد.

۳. رادیکالیسم، به عنوان یک تفکر، بیشترین وابستگی را با رشته جامعه‌شناسی دارد. لذا، جغرافیای رادیکال، به عنوان یک تفکر، بیشترین تأثیر را از «جامعه‌شناسی بنیان‌گرا» پذیرفته است.

در مطالعه مکاتب رادیکالیسم به این نکته باید توجه داشت که این مکاتب، عمدتاً، واکنشی هستند به وضع سیاسی زمان خود و با تغییر اوضاع، تا حدی، از اعتبار آنها کاسته شده است. به همین دلیل نتوانسته‌اند در درازمدت مبانی علمی پیدا کنند.

### پیشینه رادیکالیسم

مارکس و انگلس را از پیشگامان رادیکالیسم می‌دانند و جغرافیای رادیکال نیز متأثر از عقاید جامعه‌شناسانه آنان است. در زمینه جامعه‌شناسی بنیانگر باید از جامعه‌شناسان دیگری چون هربرت اسپنسر نویسنده *مطالعه‌شناسی* (۱۸۷۴) و لیبرت با کتابش به نام *تطور فرهنگ* نام برد.

این اصطلاح را، برای نخستین بار، چارلز جیمز فاکس<sup>۲</sup> از رهبران حزب لیبرال در انگلستان به کار برد. فاکس لزوم «اصلاحات رادیکال» را اعلام کرد و از آن پس جناح محافظه‌کار حزب لیبرال به عنوان رادیکال مشهور شد. در میان آنها شخصیت‌هایی مانند جان استوارت میل، جوزف چیمبرلین، دیوید لوید جورج وجود داشتند. رادیکالیسم اروپایی در دهه ۱۹۲۰-۱۹۳۰ به شدت تحت تأثیر مارکسیسم و استالینیزم بود، اگر چه بعضی جنبش‌های سوسیالیست

داشت بین اندیشه‌های آنارشیستی و کمونیستی آشتی برقرار کند. باکونین رهبر اندیشه‌های آنارشیسم کمونیستی در بین‌الملل اول با کارل مارکس همکاری نزدیک داشت ولی به سبب اختلاف نظر با مارکس از بین‌الملل اول کمونیستها اخراج گردید. وی عقیده داشت که از طریق هرج و مرج و ایجاد وحشت باید حکومتها را برانداخت و پس از آن حکومت را از بین برد. در صورتی که مارکس به انقلاب پرولتاریایی صنعتی و تسلط حزب کمونیست و القای حکومت به طور موقت معتقد بود. کمونیسم هم بر اساس نظریه مارکس مخالف دولت (در مفهوم سرمایه‌داری آن) است. زیرا تعریف دولت، از نظر او، وسیله‌ای برای بهره‌کشی استثمارگران از طبقه کارگر است. بنابراین، پس از استقرار جامعه کامل کمونیستی، دولت علی‌الاصول از بین می‌رود. با این تفاوت که مارکسیستها معتقدند در گذر از جامعه سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی یک دوران انتقالی وجود دارد، که حالت برزخ یا حدفاصل را داشته و تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا قرار می‌گیرد. در چنین سیستمی دولت پس از اجرای رسالت خود بایستی از بین برود. چون از نظر آنها وقتی که استثمار طبقات سلطه از طبقه کارگر منتفی شد دیگر دلیلی وجود ندارد که «وسیله» آن، یعنی دولت، طبق تعریف خودشان بر جای بماند. البته این وضعیت در کشورهایی که مدعی اجرای افکار مارکسیستی هستند، عملی نشد. دولت روز به روز قوی‌تر شده و حالت توتالیتار به خود گرفت.

به طور کلی، در جغرافیای آنارشیستی در زندگی اجتماعی عواملی همچون مالکیت، مساوات‌طلبی، تمرکززدایی، روستاگرایی، کمک متقابل، فدرالیسم، اصالت اراده، اعتقاد به سرنوشت سالم انسانی مطلوب هستند و عواملی همچون سرمایه‌داری، غول‌گرایی (قطبی شدن شهرها و شرکها)، شهرگرایی، رقابت‌گرایی، تخصص‌گرایی شدید، عوامل سلسله مراتبی نامطلوب می‌باشند.

ماهیت هر یک، تأثیرگذار بوده است و نهایتاً جغرافیای رادیکال با تأسی از تفکرات جامعه‌شناسانه مکاتب فوق به نوعی تأثیر پذیرفته است. در ذیل به بررسی این مکاتب و تأثیرات آن بر مطالعات جغرافیایی پرداخته شده است:

### ۱. رادیکالیسم، آنارشیسم و تفکرات جغرافیایی

آنارشیسم مأخوذ از ریشه یونانی anarch به معنای بدون رهبر است. اما، در اصطلاح سیاسی، آنارشیسم عنوان دکترین ویژه‌ای است که خواستار الغای هرگونه قدرت سازمان‌یافته است و تشکل و تمرکز قدرت سیاسی را عامل فساد و در نهایت، به ضرر انسانها می‌داند. هدف اصلی آنان از بین بردن هر نوع حکومتی بوده است و از این لحاظ بین حکومتهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی تفاوتی قائل نیستند و هر دو را ظالمانه می‌دانند.

کروپوتکین<sup>۳</sup> جغرافیدان روسی و الیزه رگله<sup>۴</sup> جغرافیدان فرانسوی از جغرافیدانانی بودند که در اواخر قرن نوزدهم در برابر توسعه سیاستهای امپریالیستی، غارت و تصرف سرزمینهای دیگران و استعمارگریهای قدرتهای اروپایی واکنش نشان دادند. آنان جغرافیا را انسانی کردند و آن را از ابزاری در دست استعمارگران به وسیله‌ای در خدمت بشریت درآوردند؛ از این راه، جغرافیا با منافع و سوداگریهای استعماری و امپریالیستی به مبارزه پرداخت. در واقع، این دو تن از بنیانگذاران مکتب جغرافیای آنارشیستی بودند. آنان به جای عامل رقابت در صحنه زندگی به اصل تعاون و همیاری متقابل اعتقاد داشتند و تحمیل داروینیسیم اجتماعی و لامارکیسم اجتماعی را بر جامعه بشری کثیف و غیرقابل قبول و ناسازگار می‌دانستند (شکویی، ۱۳۷۵: ۸۶).

کروپوتکین شاهزاده روسی معتقد بود که اگر سیستم مزایای طبقاتی و توزیع غیرعادلانه ثروت از بین برود نیازی به اجرای اقداماتی برای برقراری عدالت نیست و در نتیجه، وجود دولت نیز ضرورت ندارد. کروپوتکین سعی

3. Kyopotkin

4. Elise Reclus

داشت که باید جنبشهای مستقل زنان تشکیل داد و بر این نظر بود که امپریالیسم غرب ریشه در تبعیض جنسی دارد. دولت-ملت‌های غرب در توسعه استعماری خود، در واقع، ادامه همان تسلط مردانه بر زنان و سرزمینها را گسترش می‌دهند. تفاوت فمینیسم رادیکال با رادیکالیسم در این است که مخالف هر نوع خشونت است. تأکید فمینیسم رادیکال بر مبارزات منحصر به زنان است؛ یعنی ایجاد فضایی فقط برای زنان و تولید فرهنگی برای آنان. تمرکز آنها بر مبارزه علیه خشونت مردان بر زنان است (جلالی‌نایینی، ۱۳۸۴).

فمینیستها معتقد هستند که سازمانی بدون سلسله مراتب و کاملاً دمکراتیک دارند. نظریات فمینیستی رادیکال تأثیر بسیاری بر روی تفکرات جغرافیایی داشته است. از جغرافیدانان فمینیسم جاکوبز را می‌توان نام برد. کتاب جاکوبز، یعنی مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکا، مضمون پیشگویانه مهمی دارد. از زمان انتشار آثار جین آدامز، فمینیست مشهور، به بعد، کتاب جاکوبز نخستین نمونه از نگرش زنان نسبت به شهر است که به صورتی کاملاً شکل‌یافته و مدون عرضه شده است. جاکوبز هرگز اصطلاحاتی چون «فمینیسم» یا «حقوق زنان» را به کار نمی‌برد. با این همه جاکوبز با بسط دیدگاهی زنانه نسبت به مسئله‌ای مهم و عمومی با غنابخشی پیچیده و مؤثر و جذاب ساختن این دیدگاه، راه را برای ظهور نگرش بزرگ فمینیسمی گشود؛ نگرشی که در پایان دهه ۱۹۶۰ همه‌جا را فرا گرفت. عرصه‌های فمینیستها در شهر شامل مدیریت تغییر در برخی عرصه‌های تولید فرهنگی است؛ یعنی اعمالی که معمولاً زنان انجام می‌دهند، مانند خرید، رانندگی، سازمان دادن به تفریحات، فعالیتهای مربوط به تعطیلات یا دوره‌ی بیکاری در عرصه‌هایی چون مراکز خرید خودروها، شاهراهها، مسکن و مهمانسراها (میگن، ۱۳۷۸: ۳۰۷).

در این خصوص بایستی به تفکرات جغرافیایی و فلسفی کروپوتکین توجه کرد که نقش به‌سزایی در جغرافیای آنارشیستی داشته است. وی معتقد است که:

۱. پدیده‌های جغرافیایی را باید به صورت کل‌منظم و هماهنگ مطالعه کرد که در آن همه بخشها و اجزای ترکیب‌دهنده کل روابط متقابل با هم دارند.

۲. انسان بخشی از تعادل‌های محیطی است. از این رو لازم است که طبیعت و مردم در یک قالب ارگانیک و به صورت یک کل مطالعه شوند.

۳. در محیطهای جغرافیایی، عدم تعادل‌های اکولوژیک، نتیجه عدم تعادل در روابط انسانی است. او در این زمینه به نظریه‌های رادیکالی در اکولوژی انسانی معتقد است.

۴. کروپوتکین، به جای عامل رقابت که داروینیسیم اجتماعی مبلغ آن بود، برای بقا، عامل تعاون و همیاری متقابل را بین مردم پیشنهاد می‌کرد؛ زیرا عقیده داشت که عامل رقابت، اصل نزاع متقابل را به انسانها تحمیل می‌کند. او به اجتماعات کوچک، همبستگی کشاورزی و صنعت، کنترل ابزار تولید و انجمنهای تعاونی اعتقاد عمیقی داشت (شکویی، ۱۳۷۵: ۸۶، ۹۰).

کنگره بین‌المللی آنارشیستها در سال ۱۸۷۷ پایه‌ریزی و سپس در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد، ولی آنارشیستها هیچگاه سازمان دائمی درست نکردند و نقش مستقیمی در انقلابات جهانی نداشتند. علاوه بر تأثیراتی که بر نهضت‌های دیگر و جریانهای فکری جهانی گذاشته‌اند، شاخه‌هایی از آن مکتب، مانند سندیکالیسم، منشاء جنبشهای اجتماعی گوناگون بوده است (علی‌بابایی، ۱۳۶۵: ۱۰۰).

### رادیکالیسم، فمینیسم و تفکرات جغرافیایی

رادیکال فمینیسم، ابتدا، از درون گروهی از زنان که سابقه فعالیت سیاسی در گروههای چپ نو داشتند، از اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ و اوایل سالهای دهه ۱۹۷۰، در نیویورک و بوستون ظهور کرد. اندیشه‌های اولیه فمینیسم رادیکال در مقالات رکسان دانبار<sup>۵</sup> دیده می‌شود. او تأکید

متعدد مارکس به مسائل جغرافیایی، به طور خاص، اشاره نشده است؛ ولیکن در لابلائی نوشته‌های او می‌توان به نظریاتش در مسائلی چون شهر و مسائل شهری در ارتباط با ماتریالیسم تاریخی، شکلهای مالکیت، شیوه تولید و تقسیم کار پی برد. بیشتر نظریه‌های او درباب شهر و به‌خصوص، تقابل شهر و روستا در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* که جزء آثار متقدم اوست، آمده است.

از این‌رو، بر این نظریات جغرافیدانان رادیکالیسم تأکید کرده‌اند. نظریه معروف «تکوین جوامع» کارل مارکس از این جهت حائز اهمیت است که تأثیر شگرفی بر فضاهاى جغرافیایی داشته است. به زعم نویسنده، به‌رغم بی‌توجهی جغرافیدانان به این موضوع این مسئله از ارکان مهم تغییرات بنیادی در جغرافیاست. مارکس معتقد بود که جوامع در سیر تکوین خود مراحل پنجگانه ذیل را می‌گذرانند که عبارت‌اند از: ۱. کمون اولیه؛ ۲. برده‌داری؛ ۳. فئودالیسم؛ ۴. سرمایه‌داری صنعتی؛ ۵. کمونیسم.

به نظر نگارنده، اگر جغرافیا را روابط متقابل انسان و محیط بدانیم، بدیهی است که انسان اولیه - انسان برده‌دار، انسان فئودال، انسان سرمایه‌دار و انسان کمونیسم، هرکدام تأثیری متمایز از یکدیگر بر محیط طبیعی باقی می‌گذارند و روابط متقابل هر یک با محیط طبیعی، محیط جغرافیایی متفاوت با مرحله قبل است. به عبارتی، انسان برده‌دار، انسان فئودال یا انسان صنعتی، تغییرات بنیادی یا رادیکال در محیط نسبت به مرحله قبل به وجود می‌آورند، که این تغییرات ارتباط زیادی با نگرش و نوع تکنولوژی این انسانها در مقطع زمانی خود دارد.

از دیگر جغرافیدانان مارکسیست، دیوید هاروی، جغرافیدان انگلیسی است که با تلفیق دیدگاههای مارکس با رشته جغرافیا به تبیین نظریه‌های جدیدی درباب شهر پرداخته است. او که جغرافیدانی مارکسیست است، با موشکافی دقیق برخی مفاهیم مورد نظر مارکس و آوردن آنها به عرصه شهر یکی از پایه‌گذاران نظریه‌های جغرافیایی

زنان، غالباً، دو مشکل اساسی را در سطح شهر مطرح می‌کنند؛ اولی موقعیت است که در مورد زمینهایی که برای ساخت و ساز ساختمانهای شهری مورد استفاده قرار می‌گیرند، مطرح می‌شود و دومی گسترش شهر به قسمتهای بیرونی است. این دو مسئله مشکلات زیادی را برای عده‌ای از زنان، مخصوصاً آنهایی که اتومبیل شخصی ندارند، ایجاد می‌کند و بدیهی است که فمینیستها با ساخت حومه‌های شهری که گاه تا ۵۰ مایل از مرکز شهر دور است، مخالفت می‌ورزند.

برخی از صاحب‌نظران شهرسازی عقیده دارند که رویکردهای مسلط و قوانین و مقررات شهری، تبعیضهای گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سنی و جنسی را در بین شهروندان سبب می‌شوند. مثلاً، قوانین و مقررات منطقه‌بندی و کاربری زمین، شهر را به مناطق مختلف تجاری، مسکونی و غیره تقسیم می‌کند. بر اساس چنین تقسیم‌بندیهایی، مردان بخش غالب فضاهاى عمومی و فعال شهر را در اختیار می‌گیرند و نواحی خصوصی‌تر از آن زنان می‌شود. در این صورت، زنان و اقشار دیگر و گروههای اجتماعی نه تنها از حق طبیعی خود، یعنی بهره‌مندی از فضاهاى عمومی شهر، محروم می‌شوند بلکه از فرآیند مشارکت و فعالیتهای اجتماعی نیز باز می‌مانند. از این‌رو، رابطه جنسیت و فضاهاى شهری، امروزه، یکی از بحثهای اساسی در عرصه شهرسازی است (پاپلی‌یزدی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۵۴).

### رادیکالیسم، مارکسیسم و تفکرات جغرافیایی

دیدگاههای رادیکالی مارکسیستها تأثیر بسیاری بر نظریه‌های جغرافیایی، به ویژه در دهه ۱۹۶۰، داشته است. پایه‌گذار مکتب مارکسیسم «کارل مارکس» فیلسوف و نویسنده آلمانی است. تأثیر اندیشه‌های مارکس بر جغرافیا به اندازه تأثیر آن بر سیاست مهم بوده است. نفوذ تفکرات او تا عصر حاضر ادامه داشته و بسیاری از مفاهیم بنیادی که مطرح کرده است هنوز بحث و بررسی می‌شود. در نوشته‌های

می‌سازند، بنابراین، عامل کلیدی کنترل فرآیند تولید مازادی است که حاصل می‌شود. از دیدگاه مارکسیستی این امر سیر تکاملی شهر را در مراحل تجاری، صنعتی و سرمایه‌داری شرکتی تقویت کرده و خصوصیت اصلی هر یک از این نوع شهرها را بیان می‌کند.

به طور کلی، در بررسی سیاستهای شهری در بین کمونیستهای شوروی سابق و چین تفاوت‌های بارزی دیده می‌شود. سیاستهای شهری شوروی سابق بر احداث مسکن و خانه‌سازی برای برقراری عدالت و برابری مبتنی بود. هدف این بود که تفاوت‌های اندازه و کیفیت خانه‌ها را برای گروه‌های مختلف اجتماعی به حداقل برساند. از این رو، احداث خانه‌های شهری و آپارتمانهای باغچه‌دار و منازل تک خانواری در اکثر شهرهای بزرگ مجاز نبود و به جای آن ساختمانهای مرتفع و پر تراکم ساخته شد. این سیاست تأثیر جدی بر تراکم، پراکندگی و ترکیب شهرهای شوروی گذاشته است. بیشتر کشورهای سوسیالیستی مانند کوبا از همان سیاستهای کلانشهری اتحاد شوروی پیروی می‌کردند.

سیاستهای شهری چین کاملاً مغایر با سیاستهای شوروی بود. سیاستهای کلانشهری چینی بر این امر استوار بود که نگذارد شهرها بیش از اندازه بزرگ شوند؛ زیرا شهرهای بزرگ و با جمعیت بسیار خطرهای متعددی برای منافع ملی و اقتصاد چین می‌توانست به همراه داشته باشد. سیاستهای شهری- روستایی چین بسیار واقع‌بینانه بود و به همین دلیل، تا حد بسیار زیادی عملی شد. این امر با کنترل رشد جمعیت، ایجاد اشتغال در روستاها و جلوگیری از مهاجرت روستاییان و سیاست کنترل زمین شهری- روستایی و سیاستهای مسکن‌سازی و غیره میسر شد.

به طور کلی، اصول مارکسیست در عرصه‌های جغرافیایی، شهرسازی و مدیریت شهری شهرهایی کاملاً متفاوت از شهرهای جهان کاپیتالیسم به جهان عرضه کرد. این شهرها نیز، به نوبه خود، محاسن و معایب

مارکسیستی محسوب می‌شود. هاروی جغرافیای شهری را با موضوعات مهمی همچون ماهیت نظام سرمایه‌داری و عدالت اجتماعی پیوند داده است. وی در کتاب خود به نام *عدالت اجتماعی و شهر در باب فضا آورده است:*

فضا، فی‌نفسه، مطلق، نسبی یا ربطی نیست؛ بلکه وابسته به شرایط است. مسئله مفهوم‌سازی مناسب از فضا از طریق رفتار انسانی حل می‌شود. به عقیده هاروی و مانوئل کاستل، دیگر جغرافیدان مارکسیست، «فضا یک‌سازه اجتماعی است». فضا از طریق روابط اجتماعی و رفتارهای اجتماعی مادی ساخته می‌شود. در این بین جغرافیدانان صرفاً نقشه‌برداران علوم اجتماعی هستند که آثار فرآیندهایی را که رشته‌های دیگر مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد و غیره، تحلیل می‌کنند نقشه‌برداری می‌نمایند. آنچه جغرافیدانان ترسیم می‌کنند، یعنی شکل فضایی روابط اجتماعی، جالب است اما فاقد هرگونه اثر مادی است (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۲، ۱۰).

هاروی با تشریح مفاهیم شیوه تولید، مازاد اجتماعی و انباشت اولیه که مستقیماً از ادبیات مارکس برداشت شده‌اند و با افزودن مفاهیمی همچون شیوه انتگراسیون اقتصادی و شهرنشینی مبتنی بر مازاد، به تبیین نظریه خود در باب شهر و شهرنشینی می‌پردازد (*اندیشه‌های ایرانشهر*، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

بررسی دیدگاه‌های جغرافیدانان مارکسیست نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ مارکسیستها، به طور نظام‌مند، به نقش فضا توجه کردند. شهر هم که حاصل ناآگاهانه کنترل جامعه به وسیله طبقه سرمایه‌دار بود، نظیر رشد ناخواسته زاغه‌ها، و هم به عنوان عنصری آگاهانه شکل گرفته است. طبقه سرمایه‌دار برای افزایش کنترل جامعه به کارهایی چون تسطیح برای بازسازی و یا ساختن مسکن کارگری دست زده‌اند. اینها ابزار کالبدی جهت استهلاک مازاد اجتماعی است؛ گرچه وسیله‌ای نیز برای بالا بردن کارایی در تولید است. ولی هدف اصلی بالا بردن کارایی تولید به وسیله طبقه غالب نیست. به علاوه، اشکال کالبدی مختلف چنین کارایی را ممکن

باستانی؛ شیوه تولید فئودالی؛ شیوه تولید بورژوازی، که تاریخ تمدن غرب را تشکیل می‌دهند؛ شیوه تولید آسیایی که تحول تاریخی آن شکل دیگر داشته است. برخی صاحب‌نظران معتقدند که اگر شیوه تولید آسیایی از خصایص تمدنی غیر از تمدن مغرب زمین باشد، این احتمال وجود دارد که تحول تاریخی بر حسب گروه‌های انسانی مختلف، چندین مسیر را طی کند.

برخی متقدمان به این نظریه مارکس باور دارند که اجتماعی شدن وسایل تولید در جامعه سرمایه‌داری به ختم هرگونه استثمار، بلکه به تعمیم شیوه تولید آسیایی به همه بشریت منتهی می‌گردد؛ یعنی همه چیز در دست دولت قرار می‌گیرد. آنان اشارات مارکس به شیوه تولید آسیایی را به تفصیل بررسی کرده و با تحلیل زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی آن در سلطه دیوانسالاری شهری و عدم وجود مالکیت خصوصی نامشروط بر زمین یا نظام‌های پیچیده آبیاری، جوامع بلوک شرق را تجلیات جدید استبداد آسیایی می‌دانند (توسلی، ۱۳۷۱: ۱۰۴).

کارل ویتفوجل<sup>۷</sup> از دیگر جغرافیدانانی است که درباب شیوه تولید جوامع تحقیقاتی داشته است. وی جغرافیدان رادیکالی مکتب فرانکفورت<sup>۸</sup> است که در اثر ارزشمندش به نام *استبداد شرقی: یک مطالعه تطبیقی از قدرت مطلق*، به بررسی شیوه تولید، به‌ویژه در جوامع شرقی، و اثر آن بر روی نوع حکومت پرداخته است. او معتقد است که رابطه انسان با محیط طبیعی‌اش به دلیل وضعیت متفاوت مالکیت جمعی بر منابع آب و شبکه آبیاری می‌تواند بر فرآیند کار تولیدی جامعه اثر بگذارد. همان‌گونه که در جوامع شرقی، به دلیل محدودیت و کمبود منابع آبی، طبقه حاکمه همواره مدیریت و نظارت این ابزار تولید (منابع آب) را بر عهده داشته است. این شیوه تولید که به «شیوه تولید آسیایی» معروف است به

بسیاری داشته‌اند (پاپلی‌یزدی، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

جغرافیدانان کمونیسم درباب سیاست‌های توسعه روستایی نیز، بر پایه ایجاد برابری و عدالت در جامعه روستایی، به دو روش ذیل عمل می‌کنند:

۱. اجرای ریشه‌ای اصلاحات ارضی و در نتیجه، کاهش قابل ملاحظه نابرابری درآمد در بین توده روستایی؛
۲. به کار گرفتن ارگان‌های دولتی محلی و شاخه‌های حزب سیاسی به عنوان ابزار اصلی برای شناسایی و اجرای طرح‌های دولتی در نواحی روستایی؛ به علاوه، کشت جمعی را تشویق کرده و رهبری سیاسی محلی را تحت کنترل توده مردم قرار داد و گروه‌های فقیر و محروم روستایی را به مهمترین گروه استفاده‌کننده از تسهیلات و برنامه‌های دولت در نواحی روستایی تبدیل کرد (شیرچیم، ۱۳۷۰: ۸۵) به نظر می‌رسد که سیاست‌های رادیکال کمونیسم اهداف بالقوه و مناسبی را در توسعه روستایی دنبال کرد و در مواردی هم بسیار موفق بود و توانست وضع دهقانان را نسبت به قبل از انقلاب سوسیالیستی کاملاً متحول کند. اما تناقض بین برنامه‌ها و تصمیمات با اجرا و مدیریت در کل جامعه شهری و روستایی سبب شد، تا در این مسیر راه به جایی نبرند و همچون شوروی سابق، با سیاست‌های آن به ناپودی بگریند (پاپلی‌یزدی، ۱۳۸۱: ۶۴).

جغرافیدانان معتقد به مکتب رادیکالی مارکسیست شدیداً به بازساخت اقتصاد سرمایه‌داری، یعنی تغییرات کیفی یک وضع به وضع دیگر، و به‌خصوص تغییر شیوه تولید سرمایه‌داری تأکید بسیار دارند. دایان پرسانس<sup>۶</sup> جغرافیدان رادیکالیسم معتقد است که جغرافیا مطالعه شکلهای فضایی و ساختارهایی است که در شرایط تاریخی به وجود آمده و به وسیله تولید مشخص شده‌اند. مارکس نیز از کسانی است که معتقد به توسعه زندگی اجتماعی-سیاسی و فکری بر اساس شیوه تولید بوده است. وی تحول تاریخی بشر را بر اساس نظام‌های اقتصادی تبیین می‌کند و از چهار شیوه تولید نام می‌برد: شیوه تولید

6. Diane Perrons

7. Karl Wittfogel

۸. خاستگاه حلقه فیلسوفان و متفکران علوم اجتماعی مکتب فرانکفورت در دهه ۱۹۲۰ است؛ یعنی زمانی که تعدادی از متقدمان و روشنفکران درصدد برآمدند تا مارکسیسم را با اقتضانات نظری و سیاسی عصر منطبق سازند (نجف‌زاده، ۱۳۸۱: ۳۸).



شاید نخستین گام باشد. با توجه به رادیکالیسم اجتماعی، که ذکر آن رفت، و تمامی مکاتب و عقاید بنیادگرا و خواستار تغییرات اجتماعی وسیع که جغرافیای رادیکال با تأسی به این تفکرات شکل گرفته است، محوریت اصلی دیدگاه بر اساس «جامعه» بوده است و انسان در این مجموعه جزئی از کل نظام اجتماعی در نظر گرفته شده است. این تفکر دقیقاً متضاد با دیدگاه مکاتب کاپیتالیسم، فئودالیسم و اومانیسم است که منافع فردی را اصل بر همه چیز می‌دانند. بنابراین، در چارچوب دیدگاه جغرافیای رادیکالیسم تعریف نوینی از جغرافیا می‌توان ارائه کرد و آن «روابط متقابل جامعه و محیط» است. بنا به گفته پیت در کتاب *نظریه اجتماعی جغرافیای رادیکال* به دنبال کمال انسان و برابری انسانهای هر جامعه و در نهایت برابری و رفع تبعیض بین جوامع است. چنانچه به ریشه‌یابی علل پیدایش جغرافیای رادیکال پردازیم، متوجه خواهیم شد که در مقاطع زمانی مختلف، متناسب با شرایط و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی هر جامعه، مکاتبی با دیدگاههای رادیکالی تکوین یافته‌اند که پاسخی به شرایط خاص آن زمان بوده است. مثلاً در دهه ۱۸۷۰ جغرافیا وسیله‌ای بود که کشورهای اروپایی برای کسب مالکیت سرزمینها، استعمار کشورهای آفریقایی، آسیایی، آمریکای لاتین، بهره‌برداریهای اقتصادی، میلیتاریسم و برتریهای نژادی به کار می‌بردند. در این زمان مکتب جبر جغرافیا آغازگر حرفهای تازه در دانش جغرافیا بود. با گذشت زمان جبر محیطی یا جبر جغرافیایی، به مثابه یک ایدئولوژی، در خدمت امپریالیسم درآمد و جغرافیای امپریالیستی به وجود آمد.

نتایج حاصل از عملکرد این جغرافیا منجر به تکوین نظریه‌های مارکسیستی گردید و دور تازه‌ای از دیدگاههای نو در قالب جغرافیای رادیکالی شکل گرفت؛ که نمونه آن مکتب رادیکالی فمینیسم، مکتب رادیکالی آنارشیسم و مکتب رادیکالی مارکسیسم است. هدف اصلی این مکاتب مبارزه با تبعیض نژادی و طبقاتی، استعمار، فقر،

دلیل مالکیت دولتی بر وسایل تولید به صورت نوعی استبداد دولتی ظاهر می‌شود و ارزش اضافی حاصله در این جوامع به صورت بهره مالکانه در اختیار مالک (دولت یا شاه) قرار می‌گیرد. وجه سیاسی این رابطه به صورت استبدادی نمایان می‌شود ویتفوگل با برداشتی اومانیستی از مارکسیسم، سیستم سوسیالیستی شوروی سابق را مغایر با مارکسیسم می‌دانست. وی می‌پرسید که اگر مالکیت انحصاری دولت بر ابزار تولید در عصر کشاورزی به استبداد سیاسی انجامیده، آیا در عصر مدرن و صنعتی هم به انحصار قدرت سیاسی و دیکتاتوری نخواهد انجامید؟ او معتقد بود که دیکتاتوری سیاسی زمان استالین در شوروی سابق ناشی از ارتباطی بوده که میان دولت و کنترل ابزار تولید وجود داشته است و این همان شیوه تولید آسیایی یا تداوم آن است، البته به شکلی دیگر. وی همچنین معتقد بود که جوامع شرقی را باید به مثابه «تمدن آبی» و «دیوانسالاری آبرسان» از غرب متمایز کرد. ویتفوگل دیوانسالاری و مدیریتی که وظیفه اصلی آن آبرسانی بوده است را ویژگی برجسته این تمدن می‌داند (علمداری، ۱۳۸۱: ۲۰۸، ۲۰۹).

در مجموع، نظرات رادیکالی مارکسیستها، اعم از مارکسیستهای شرقی و مارکسیستهای غربی (مکتب فرانکفورت)، تأثیر زیادی بر علم جغرافیا داشته است. به طوری که هنوز هم در کشورهایی که ساختار سیاسی آنان بر پایه مکتب مارکسیست بنا شده است، مانند چین، شوروی، کوبا، ویتنام، این اثرات نمود فراوان دارد.

### علل پیدایش جغرافیای رادیکال

همان‌گونه که اشاره شد، دامنه تأثیر آرای فلسفی رادیکالیسم بر شکل‌گیری مکاتب دیگر چون مارکسیسم، فمینیسم، آنارشیسم وسیع بوده است و به تبع آن، علم جغرافیا نیز در هر برهه از زمان از این آرای فلسفی تأثیراتی را پذیرفته است. بنابراین، برای شناخت نظرات جغرافیایی هر دوره ضرورت شناخت مکتهای جغرافیایی

### حوزه مطالعاتی جغرافیای رادیکالیسم

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، رادیکالیسم به تغییرات بنیادی و اساسی در ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توجه دارد. بنابراین، با این دیدگاه به بررسی و مطالعه موضوعاتی چون بررسی ریشه‌های عقب‌ماندگی جهان سوم، توسعه نابرابر در سطح جهان، علل قطبی شدن جهان، علل به وجود آمدن تراستها، کارتلها، مازاد اقتصادی، توزیع درآمد، ارزش کار، عدالت اجتماعی، گتوهای شهری، سلسله‌مراتب طبقاتی، جغرافیای امپریالیسم، جغرافیای جهان سوم، جغرافیا و نظام تولید، جغرافیای امراض طبقاتی، جغرافیای نژادی، ویژگیهای جغرافیای تولید و مصرف انبوه می‌پردازد.

جغرافیای رادیکال معتقد است که شیوه‌های مختلف تولید، چشم‌اندازهای مختلف اجتماعی- اقتصادی را پدید می‌آورد، که این امر را می‌توان یکی از علل تفاوت مکانهای جغرافیایی دانست که هارتسون به آن معتقد است؛ به عبارتی، کیفیت تولید مادی در شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی- جغرافیایی، مانند شرایط مسکن، اشتغال، جرم و جنایت و اوقات فراغت بسیار مؤثر است. افتراق مکانی نه تنها، در کشورهای توسعه‌یافته علاوه بر آنچه هاروی در مبحث نظریات انقلابی و ضد انقلابی مطرح می‌کند، وجود دارد، بلکه دو چهره متفاوت و متضاد جغرافیایی در کشورهای جهان اول و جهان سوم را به وجود آورده است. لذا در تبیین ماتریالیسم تاریخی در جغرافیا، اقتصاد سرمایه‌داری سبب انباشت سرمایه در اردوگاه امپریالیسم سرمایه‌داری و فقر در کشورهای جهان سوم شده است. جغرافیدانان رادیکالیسم درباب توسعه، با توجه به توسعه کشورهای مرکز و پیرامون، در مباحث ذیل به تحقیق پرداخته‌اند:

صنعتی شدن کشورهای پیرامون که منجر به انباشت سرمایه در این کشورها شده، مشکلاتی را، از جمله تقسیم کار، بخش غیررسمی اشتغال شهرها، کارگران فاقد تخصص ارزان قیمت و جدایی‌گزینی فضایی در

بیکاری و خشونت‌های نظامی جهان سرمایه‌داری و در کل، مبارزه با آنچه که جغرافیای امپریالیسم نامیده می‌شود است.

در دهه ۱۹۵۰ نیز موج دیگری از نظرات لیبرالی و امپریالیستی در قالبی جدید ظاهر شد. در واقع، خاتمه جنگ دوم جهانی و مسئله بازسازی مناطق آسیب‌دیده از جنگ و لزوم توجه به ابعاد فضایی این مناطق از علل شکل‌گیری این نظریه‌ها بوده است. نظریه‌هایی چون قطب‌رشد، مراحل رشد روستو، مکان مرکزی، نوسازی و تکاملی نمودهایی از مکاتب کاپیتالیستی بوده‌اند. اهداف اصلی این نظریات رشد اقتصادی از طریق صنعتی شدن، توسعه قطبهای رشد، مکانیزه شدن کشاورزی، بهبود و اصلاح با تکیه بر منافع فردی، بوده است. با توجه به ارتباط منطقی که میان دیدگاههای نظری و تصمیمات سیاسی در اتخاذ سیاستهای توسعه وجود دارد، این دیدگاهها، به طور جدی، در دستور کار برنامه‌های دولتهای جهان سوم قرار می‌گیرد، زیرا نظریه‌پردازان این مکاتب معتقد بودند که نظامهای ویژه تولید و شیوه‌های متداول رفتاری و به طور کلی، موانع درونی توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته، به نحوی، سبب کندی رشد اقتصادی‌اند. با توجه به دو قطبی بودن اقتصاد جهانی در این زمان و نیز نتایج حاصله از عملکرد دیدگاههای سرمایه‌داری و خشونت‌های ناشی از تبعیض بیش از حد در جامعه آمریکا و تبعات جنگ ویتنام به این تئوریا و دیدگاهها اعتراض شدید شد و برخی جغرافیدانان با انتقاد از جغرافیای اثبات‌گرا، رفتاری و انسان‌گرا و با انتقاد شدید از نظام سرمایه‌داری آمریکا بر لزوم خدمت جغرافیا در حل معضلات جامعه تأکید کردند، لیکن، در این میان، بیشتر از عقاید اقتصاد سوسیالیستی و مارکسیستی و به اصطلاح عموم، چپ‌گرایانه تأثیر پذیرفتند. مکاتب فلسفی- اجتماعی که متأثر از شرایط این زمان به وجود آمد مکاتب نئومارکسیستی، نئوفمینیستی و ... بود که با دیدگاههایی نو پا به عرصه وجود گذاشته بودند.

عقاید آنها تحت تأثیر افکار جامعه‌شناسان چپ، به‌خصوص مارکس، انگلس و هگل بوده و مکتب جغرافیای رادیکال خود سبب به وجود آمدن جغرافیای مارکسیسم شده است. بدیهی است که جغرافیدانان رادیکال برای به وجود آوردن شکل نوینی از زندگی و تغییر وضعیت زندگی اکثریت مردم جهان (جغرافیای مردمی) به علت بیشتر توجه دارند تا معلول؛ زیرا معتقدند که با تغییر بنیادی علت، معلول نیز خود به خود اصلاح می‌شود. آنان، با الهام از سوسیالیسم، انباشت سرمایه را سبب شکل‌گیری طبقاتی جوامع و به تبع آن، چشم‌اندازهای جغرافیایی و تفاوت‌های مکانی ناشی از این امر دانسته‌اند. اقتصاد سرمایه‌داری را نیز نوعی اقتصاد کازینویی (قمارخانه‌ای) می‌دانند. در جامعه امپریالیستی- سرمایه‌داری، افراد یا بسیار ثروتمنداند و یا بسیار فقیر؛ این امر حاصل ماهیت نظام کاپیتالیستی، شیوه تولید، نوع مصرف و نحوه عرضه و تقاضاست. این فرآیند جریان سرمایه در مطالعات شهری ذیل بازساخت شهری مطالعه می‌شود.

جغرافیدانان رادیکال در مخالفت با فرایند تنازع بقاء داروینیسیم و ارثی بودن خصلت‌های اکتسابی لامارکسیسم، این نظریات را تنها بهانه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به نظام سرمایه‌داری می‌دانند و معتقدند که انسان، یعنی عضوی از جامعه، قادر به تأثیر بر محیط پیرامون خود و تغییر آن است. و با توجه به فرایند تاریخی که نشان از عدم ثبات پدیده‌هاست، باید معیارهای جهان امروز که باعث فقر، بیکاری، حاشیه‌نشینی و بیماری میلیاردها انسان است، تغییر بنیادی (رادیکال) یابد. در این بین بیشتر در حق بر زنان که از فرصت‌های برابر با مردان در دسترسی به امکانات محروم مانده‌اند، ظلم شده است: موضوعی که جغرافیای رادیکالیسم در مبحث جدیدی با عنوان جغرافیای فمینیسم به تشریح آن می‌پردازد.

تاریخ مکاتب جغرافیایی نشان می‌دهد که جغرافیدانان رادیکال چه در قالب نظریه‌های رادیکال مارکسیستی و چه نظریه‌های رادیکال آنارشستی و فمینیستی تلاش زیادی

جهان سوم به وجود آورده است. از سوی دیگر، موج مهاجرت‌های گسترده روستاییان به شهرها در نتیجه صنعتی شدن شهرها، نابودی کشاورزی را به دنبال داشته است و همچنین بهره‌برداری بیش از حد منابع طبیعی، معدنی و خام در این کشورها، بحران‌های زیست‌محیطی را بر جهان سوم تحمیل کرده است.

به طور کلی، تمامی این موارد و نیز موضوعاتی که در ارتباط با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی کشورهای مرکز- پیرامون است، از مواردی است که در حیطه مطالعاتی جغرافیدانان رادیکال قرار می‌گیرد.

### نقد جغرافیای رادیکالیسم

جغرافیا در سیر تکوینی خود سه دوره معین و مجزا را گذرانده است:

۱. دوره‌ای که در آن موضوعات جغرافیایی جنبه توصیفی داشته است؛
۲. دوره‌ای که در آن به مطالعه و کشف نظام معین و وضع قوانین جغرافیا تأکید می‌شده است؛
۳. دوره‌ای که علم جغرافیا به همراه تئوریه‌ها، افکار و اندیشه‌ها در جهت رفاه اجتماعی جامعه بشری- تغییر شکل سیمای محیطی و دگرگونی‌های محیط‌های زندگی را اساس کار قرار می‌دهد و جغرافیدانان رادیکال بر آن می‌روند که جغرافیا باید از مراحل توصیف (مرحله اول) و تفسیر (مرحله دوم) به تغییر (مرحله سوم) جهان اقدام کند.

از نظر جغرافیدانان رادیکالیسم، اقتصاد سرمایه‌داری و امپریالیسم سرمایه‌داری عامل اصلی به وجود آمدن نابرابری‌های اقتصادی- سیاسی و به تبع آن، نابرابری‌های فضایی است که دوگانگی در چهره جهان اول و سوم و همچنین، تبعیض، جدایی‌گزینی و ایجاد گتوهای اقتصادی و نژادی در کشورهای سرمایه‌داری، به خصوص ایالات متحده آمریکا، را سبب شده است. به همین علت، جغرافیدانان رادیکال به سمت سوسیالیسم گرایش یافته و

تقسیم کار میان شهر و روستا یا، به عبارتی، تضاد میان شهر و روستا با گذر از توحش به تمدن، از قبیله به کشور از محله‌گرایی به ملت آغاز شده و در تمام طول تاریخ تمدن تا به امروز ادامه داشته است. تقسیم کار شهر و روستا به تقسیمات طبقاتی که با شکاف میان خراج‌گیرندگان شهری و دهقانان آغاز می‌شود به پیدایش طبقات مدرن، یعنی بورژوازی و پرولتاریا در محیط خاص شهرنشین فئودالی خاتمه می‌یابد. نگرش این مکتب درباب شهر این است که شهرها را مرتبط با انباشت صنعت می‌داند و شهر را محلی می‌پندارند که ارزش اضافی تولید می‌کند و در نتیجه روابط نامتضاد شهر و روستا توسعه وابسته‌ای پیدا می‌شود. با فروپاشی نواحی روستایی که نتیجه روابط سرمایه‌داری است و توقف رونقهای صادراتی موقتی مربوط به استخراج معادن خاص یا مناطق دارای کشتزارهای بزرگ شکل خاصی از مهاجرت توده‌های روستایی به شهرها به وجود می‌آید و شهر به جای آنکه پهنه انباشت صنعتی شود، زیستگاه کمپرادور انگل و بورژوازی دولتی و توده حاشیه‌نشین می‌شود، در این مرحله پرولتاریای داخلی شدیداً استثمار می‌شوند (ماتیو، ۱۳۸۰: ۹۴)، ابزار تولید متکامل می‌شود؛ هر چند که در مقایسه با ابزار تولید روابط تولید متکامل نشده است. به نظر مارکس، جامعه سرمایه‌داری به دلیل دو ویژگی ذاتی شرایط نابودی خود را فراهم می‌سازد:

۱. نظام سرمایه‌داری در درون خود عمدتاً کارگران غیر ماهری را پرورش می‌دهد که با حداقل دستمزد امرار معاش می‌کنند؛

۲. نفع‌طلبی طبقه سرمایه‌دار توسعه ظرفیت صنعتی را به دنبال دارد و رقابت شکننده‌ای را ایجاد می‌کند. تضاد از آنجا حاصل می‌شود که قدرت خرید طبقه کارگر برای خرید کالاهای تولیدشده کافی نخواهد بود. همزمان با تضاد موجود آگاهی طبقه کارگر افزایش می‌یابد و همراه با بحران فزاینده بیکاری شرایط انتقال مالکیت به دولت فراهم می‌شود. کارفرمایان برای استثمار کارگران از روشهای مختلف استفاده می‌کنند و نهایتاً، روش جایگزینی سرمایه

برای اصلاح نظامهای نابرابر و توسعه ناموزون و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمان خود داشته‌اند، که در مقاطع زمانی خود، کمابیش، مؤثر بوده است. با این همه، گذر تاریخ نشان می‌دهد که پیش‌گوییهای این مکاتب چندان با واقعیت‌های موجود زمان حال انطباق ندارند و صرفاً در زمان خود مصداق داشته‌اند. مثلاً، مکتب رادیکال مارکسیستی، که مارکس و انگلس بنیانگذار آن بودند، به تبعیت از تکامل‌گرایان عصر خویش با گزینش نمونه‌هایی متعلق به زمانها و مکانهای متفاوت، مراحل تکاملی خود را ارائه می‌دهند. مارکس و انگلس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* چندین مرحله از اشکال مالکیت را توصیف می‌کند و آنها را قبیله‌ای، باستانی، فئودالی و سرمایه‌داری می‌نامد و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، به بررسی شیوه‌های تولید هر مرحله می‌پردازد. از بررسی نظریات رادیکالی مارکسیستها برمی‌آید که پویسهای اجتماعی-اقتصادی آنان صرفاً مختص به زمانها و مکانهای خاصی بوده است. گذر زمان نشان می‌دهد که بر خلاف نظرات مارکسیستها، کشورهایی که به مرحله سوسیالیسم رسیده‌اند هیچ‌کدام از مرحله سرمایه‌داری عبور نکرده‌اند و کشورهایی که به مرحله سرمایه‌داری رسیده‌اند وارد مرحله سوسیالیستی نشده‌اند. بر خلاف پیش‌بینی مارکس در مراحل تدوین جوامع، نه تنها کمونیسم و سوسیالیسم فراگیر نگردید بلکه اقتصاد سرمایه‌داری نیز جهانی شده است. به علاوه، بر خلاف ادعاهای مارکسیستها که خلاقیت و تغییر را ابتدا از فرهنگ مادی (تکنولوژی، اقتصاد، ابزار و وسایل) و خلاقیت و تغییر غیرمادی را همواره متأخر دانسته‌اند، خلاقیت در میان فرهنگهای غیرمادی مانند مذهب و دیگر زمینه‌های غیرمادی فرهنگ (سیاست- ادبیات) شروع می‌شود و بعد نوبت به علم و تکنولوژی و سرانجام، اقتصاد می‌رسد (سوروکین، ۱۳۷۷: ۳۵۳).

نقد دیگری که بر نظریات مکتب رادیکالی مارکسیسم از ابعاد جغرافیایی آن می‌توان داشت این است که معتقدند

است. توماس گانت معتقد است که نئولیبرالیسم یا سرمایه‌داری جدید که به نظر وی همان نئورفورمیسم است، باید به تجارت جهانی کمک کند.

تغییرات و اصلاحاتی که جغرافیدانان رادیکالیسم در کشورهای سرمایه‌داری در پی آن بودند در کشورهای سوسیالیستی اتفاق افتاد. در واقع، فرو ریختن دیوار برلین را باید به معنای تسلیم اردوگاه سوسیالیسم در مقابل کاپیتالیسم دانست. پروستاریکا در شوروی سابق و عضویت جمهوری خلق چین در سازمان تجارت جهانی (W.T.O) از نشانه‌های این تغییرات است.

جغرافیدانان رادیکالیسم اقتصاد را در تمامی پدیده‌های جغرافیایی دخیل می‌دانند، در حالی که مشکلات اقتصادی و دوگانگی اجتماعی بسیاری از کشورهای جهان سوم به عوامل دیگری از جمله ساختارهای سیاسی و فرهنگی این کشورها برمی‌گردد.

و سخن آخر آنکه جغرافیدانان رادیکالیسم در حالی به مخالفت با جبرگرایی برمی‌خیزند که مبانی فکری آنان بر پایه مادی‌گری است.

#### منابع

آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، فرهنگ سیاسی، چاپ یازدهم، انتشارات مروارید؛

افتخاری‌راد، امیرحوشنگ (۱۳۸۴)، نشریه شرق؛

افروغ، عماد (۱۳۷۷)، فضا و نابرابریهای اجتماعی، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس؛

اندیشه‌های ایران شهر (۱۳۸۴)، شماره ۶؛

بنی‌هاشم، فروغ‌السادات (۱۳۷۳)، ماهنامه جهاد، سال چهاردهم، شماره ۱۶۸؛

پاپلی‌یزدی، محمدحسین و دیگران (۱۳۸۱)، نظریه‌های توسعه روستایی، انتشارات سمت؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، نظریه‌های شهر و پیرامون، انتشارات سمت؛

پیر، ژرژ (۱۳۷۰)، جغرافیای نابرابری، ترجمه فروزان خزائنی، نشر نیکا؛

توسلی، غلامعباس (۱۳۷۱)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، چاپ سوم، انتشارات سمت؛

ثابت به جای سرمایه متغیر (کارگر) را انتخاب می‌کنند؛ این امر سبب مبارزه طبقاتی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری می‌شود و نظام از هم می‌پاشد و جامعه وارد مرحله جدید تاریخی می‌شود (لشکری، ۱۳۸۵: ۸۴).

در نقد این مطالب نیز باید گفت که در حال حاضر در جهان سرمایه‌داری استثمار کارگران، بدان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود، وجود ندارد و مقولاتی چون عدالت، رعایت حقوق طبقات کارگری به مراتب بیش از نظامهای مارکسیستی اجرا می‌شود. طبقات کارگری در کشورهای سرمایه‌داری به مدد دموکراسی حاکم بهتر توانسته‌اند به حقوق خود دست یابند تا در کشورهای مارکسیستی که بر پایه دیکتاتوری پرولتاریا بنا شده‌اند. ضمن آنکه طبقه پرولتاریا (کارگر) در شوروی سابق همواره در تضاد با طبقه دهقانان در چین قرار داشته است. به علاوه، در نقد این دیدگاه باید به این مسئله توجه داشت که در اندیشه اینان شهر به مثابه یک علت بلکه یک پیش‌شرط اهمیت دارد. اهمیتی که تنها در دوران خاصی از رشد سرمایه‌داری نمود داشته است و با فراگیر شدن روزافزون شیوه تولید سرمایه‌داری و تحت‌الشعاع قرار دادن رابطه شهر و روستا، به تدریج، از اهمیت شهرها کم خواهد شد؛ به عبارت دیگر، مارکسیستها نیروی علی و ذاتی اصلی را در رابطه با سرمایه، کار و یا، به عبارتی، شیوه تولید سرمایه‌داری می‌بینند و به شهرها به مثابه یک پیش‌شرط و زمینه می‌نگرند که به تدریج از اهمیتشان کم خواهد شد (افروغ، ۱۳۷۷: ۸۹).

در حالی که اگر به این نظریه به دقت توجه کنیم متوجه خواهیم شد که از اهمیت شهرها در جهان امروز، و به‌ویژه جهان سرمایه‌داری نه تنها کاسته نشده بلکه روز به روز بر اهمیتشان افزوده شده و ما با کلان شهرها، متروپلیسها و منظومه‌های شهری روبه‌رو هستیم، که نقش مهمی را در اقتصاد جهانی ایفا می‌کنند. به طور کلی، ضوابط فعلی جهان تغییراتی را در اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که نشانگر شکل جدیدی از سرمایه‌داری

قرخلو، مهدی، *خوابگاه اندیشه‌های فلسفی و مکتبهای جغرافیایی*، جزوه منتشر نشده؛  
لشکری، محمد (۱۳۸۵)، *توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی*، انتشارات کنکاش دانش؛  
ماتیو، ادل (۱۳۸۰)، *اقتصاد شهری و منطقه‌ای*، ترجمه فریبرز رئیس دانا، انتشارات نشر قطره؛  
میگن، موریس (۱۳۷۸)، *مرکز خرید (در مطالعات فرهنگی)*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، انتشارات موسسه فرهنگی آینده پویان؛  
نجف‌زاده، رضا (۱۳۸۱)، *مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت*، انتشارات قصیده‌سرا؛  
هاروی، دیوید (۱۳۷۶)، *عدالت اجتماعی و شهر*، ترجمه فرخ حسامیان و محمدرضا حائری و بهروز منادی‌زاده، چاپ اول، انتشارات شرکت پردازش و برنامه‌ریزی تهران؛

*Britanica* (1988), R;

Gount, T. *Is neo – Liberalism a neo-reformism theory?*

Peet, R. (1998), *Modern Geographical Thought*, Black Well;

— (2005), "Perpetual War for a Lasting Pace", *Monthly Review*, Vol. 56, Number 8;

— (1991), *Global Capitalism: Theories of Societal Development*, Routledge. ■

جاجرمی، کاظم، *نابرابری فضای جغرافیایی*، جزوه منتشر نشده؛  
جلالی نائینی، زیبا (۱۳۸۴)، *نشریه فجر*؛  
رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا (۱۳۷۲)، *کنکاشی در تحلیل محتوای دروس جغرافیای روستایی ایران*، رشد آموزش جغرافیا، سال نهم، شماره ۳۶؛  
ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، *درآمدی بر دائرةالمعارف علوم اجتماعی*، انتشارات کیهان، تهران؛  
سوروکین، پ. ا (۱۳۷۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ*، ترجمه دکتر اسدالله نوروزی، انتشارات حق‌شناس؛  
شیر چیما، جی (۱۳۷۰)، *بحثی مقدماتی در باب اجرای طرحهای توسعه روستایی*، فصلنامه روستا و توسعه، شماره سوم؛  
شکویی، حسین (۱۳۷۵)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، انتشارات کیهان؛  
— (۱۳۶۹)، *فلسفه جغرافیا*، چاپ پنجم، انتشارات گیتاشناسی، تهران؛  
— (۱۳۸۳)، *فلسفه‌های محیطی و مکتبهای جغرافیایی*، انتشارات گیتاشناسی، تهران؛  
طاهری، ابوالقاسم (۱۳۷۰)، *تاریخ عقاید سیاسی*، انتشارات دانشگاه پیام‌نور، تهران؛  
عطریانفر، محمد (۱۳۷۸)، *روزنامه خراسان*؛  
علمداری، کاظم (۱۳۸۱)، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*، چاپ هفتم، نشر توسعه؛  
علی بابایی، غلامرضا و ... (۱۳۶۵)، *فرهنگ علوم سیاسی*، جلد دوم، انتشارات ویس؛